

## The Possibility of Attributing a Child Born of Zina to the Mother in Islamic Fiqh

Abbasali Salehi<sup>1</sup> 

1. Assistant Professor, Department of Fiqh and Law, Shahrekord University, Shahrekord, Iran.  
Email: [abbasalisalehi@sku.ac.ir](mailto:abbasalisalehi@sku.ac.ir)

---

### Article Info

**Article type:**  
Research Article

**Article history:**  
Received  
30 October 2023  
Received in revised form  
24 December 2023  
Accepted  
17 January 2024  
Available online  
22 December 2025

**Keywords:**

lineage,  
child born of zina,  
child,  
inheritance,  
firash

---

### ABSTRACT

According to some Islamic narrations, the effects of legitimate lineage arise through a valid marriage, and lineage is recognized as the first right of the child after birth. The attribution of a child born of zina to the mother is disputed: the majority of Sunni and some Imami jurists, relying on certain narrations and rational proofs, affirm attachment, thereby acknowledging the child's inheritance from the mother and her relatives while negating any connection with the adulterer and analogizing them to children of li'ān. In contrast, the majority of Imami jurists and some Sunnis deny attachment, invoking the hadith of firāsh, authentic narrations, rational arguments, and the principle of caution, holding that although combining lineage with sin is not impossible, cases of zina are excluded from the subject of lineage for the above reasons. The main objective of this article is to examine jurists' views on attaching the lineage of a child of zina to the mother. The core disagreement is whether birth and the applicability of the term "walad" establish attachment, or whether the lack of a religiously valid marriage negates it. The research question is: What is the stance of jurists of both schools on this matter? Using a library method and a descriptive-analytical, comparative approach, the study concludes that "walad" linguistically applies to a child of zina, there is no specific proof negating filiation between mother and child, and the effects of lineage consequently apply due to this attachment.

---

**Cite this article:** Salehi, A. (1404). The Possibility of Attributing a Child Born of Zina to the Mother in Islamic Fiqh. *Studies of Islamic Jurisprudence and Basis of Law*, 20(2), 339-363. <https://doi.org/10.22034/fvh.2023.17320.1862>



© Author(s) retain the copyright. Publisher: Al-Mustafa International University.  
DOI: <https://doi.org/10.22034/fvh.2023.17320.1862>

---

## **Introduction**

Legitimate lineage is described in the Qur'an as one of God's favors and in Islamic reports as the first right of the human being after birth. It affects many areas of fiqh, including inheritance, maintenance, guardianship, marriage prohibitions, and civil identity. The issue of attributing a child born of zina to the mother has divided Islamic jurists. The study examines whether such attribution is possible and what legal effects follow.

## **Methodology**

The research is descriptive-analytical and relies on fiqhi sources and prior studies. Data were collected through books, articles, and reports, then analyzed through comparative content analysis of the views of Islamic schools.

## **Literature Review**

Previous research has mainly addressed the legal and fiqhi effects of illegitimate children, including testimony, judgment, maintenance, inheritance, custody, and identity. A comprehensive comparative and analytical study devoted specifically to the possibility of attributing a child born of zina to the mother across Islamic schools has not been found.

## **Findings**

Two main views exist. The first, held by many Imami jurists and most Sunni jurists, accepts attribution of the child to the mother. Its arguments rely on reports, the sign of firash, the causal role of the mother in birth, and the apparent meaning of certain Qur'anic verses. The second view, held by a famous group of Imami jurists and some Hanafi and Shafi'i jurists, denies attribution. It relies on reports negating lineage and inheritance, including the hadith of firash and other narrations.

## **Discussion**

Analysis of the evidence shows that the first view is stronger in the linguistic and semantic meaning of the word child. Reports such as those transmitted from Ishaq b. Ammar and Yunus b. Abd al-Rahman support attribution to the mother. The second view's reports mainly concern inheritance, not absolute lineage, and some of them suffer from weaknesses in chain or scope. The denial of attribution because of the unlawful relationship is not persuasive, since ordinary language and textual usage attribute the child to the mother.

## **Conclusion**

The view accepting attribution of a child born of zina to the mother is stronger linguistically, textually, and rationally. Denial based on reports concerning inheritance cannot be extended to all effects of lineage. Attribution to the

mother should establish lineage-related effects such as maintenance and certain civil rights, while the connection to the adulterer remains negated. The study proposes that Iranian civil law, including Article 1167 of the Civil Code, be supplemented to expressly recognize attribution of the child to the mother and thereby fill a legal gap.

### **Declarations**

**Author Contributions:** Data collection, research, and data analysis were carried out by Abbasali Salehi.

**Data Availability Statement:** Not applicable.

**Acknowledgements:** No acknowledgement was declared.

**Ethical Considerations:** The author observed the ethical principles governing the conduct and publication of scientific research.

**Funding:** This research received no specific grant from public, commercial, or not-for-profit funding bodies.

**Conflict of Interest:** The author declared no conflict of interest.

**Declaration on Generative AI and AI-assisted Technologies:** The author declared that no artificial intelligence was used in the writing process.



## امکان سنجی انتساب ولدالزنا به مادر در فقه اسلامی

عباسعلی صالحی<sup>۱</sup>

۱. استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده هنر و علوم انسانی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران. رایانامه: [abbasalisalehi@sku.ac.ir](mailto:abbasalisalehi@sku.ac.ir)

### اطلاعات مقاله

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۰/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲۷

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

### چکیده

آثار نسب مشروع مطابق برخی روایات اسلامی، به واسطه نکاح صحیح به وجود می‌آید. شناسایی نسب افراد به قدری اهمیت دارد که در روایات اسلامی به‌عنوان نخستین حق طفل پس از تولد، مورد تأکید قرار گرفته است. مسئله انتساب ولدالزنا به مادر، از موضوعات مورد اختلاف در مذاهب فقهی است. مشهور فقیهان اهل سنت و برخی فقیهان امامیه معتقد به الحاق نسب ولدالزنا به مادر شده‌اند. مستند اصلی این دیدگاه، پاره‌ای از روایات و ادله عقلی است. بدین جهت، با تمسک به نصوص، معتقد به ارث ولدالزنا از جانب مادر و خویشاوندان وی شده‌اند و هرگونه ارتباط ولدالزنا با زانی را نفی نموده‌اند و آنان را در احکام به کودکان ناشی از لعان قیاس کرده‌اند. در مقابل، مشهور فقیهان امامیه و برخی اهل سنت معتقد به عدم الحاق شده‌اند. قائلین به این نظریه، به حدیث فراش، برخی روایات صحیح، ادله عقلی و اصل احتیاط تمسک کرده‌اند. از منظر ایشان، جمع بین نسب با معصیت، امکان‌ناپذیر نیست؛ به عبارت دیگر، موارد زنا به دلایل ذکرشده از موضوع نسب خارج می‌گردد. هدف اصلی مقاله پیش رو، بررسی دیدگاه فقیهان اسلامی نسبت به امکان الحاق نسب ولد زنا به مادر است. منشأ اصلی اختلاف این است که عده‌ای دلیل اصلی الحاق طفل به مادر را ولادت و صدق عنوان «ولد» ذکر کرده‌اند و از سوی دیگر، برخی جهت نفی انتساب ولدالزنا به مادر، به شرعی نبودن رابطه آن‌ها و عدم زوجیت تمسک جسته‌اند. در این پژوهش، سؤال اصلی این است که دیدگاه فقیهان فریقین در موضوع انتساب ولدالزنا به مادر چیست؟ این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و رویکرد توصیفی-تحلیلی به صورت تطبیقی نگاشته شده است. پس از تحلیل و ارزیابی ادله هر دیدگاه، نتایج ذیل حاصل می‌گردد: عنوان واژه «ولد» در لغت بر ولدالزنا صدق کرده، هیچ‌گونه دلیل خاصی بر انتفای بنوت بین فرزند و مادر طفل وجود نداشته، و آثار نسب به دلیل الحاق نسب بین مادر و طفل، جاری می‌گردد.

### کلیدواژه‌ها:

نسب،  
ولدالزنا،  
ولد،  
ارث،  
فراش

استناد: صالحی، عباسعلی. (۱۴۰۴). امکان‌سنجی انتساب ولدالزنا به مادر در فقه اسلامی. مطالعات فقه اسلامی و مباحث

حقوق، ۲۰(۲): ۲۳۹-۳۶۳. <https://doi.org/10.22034/FVH.2023.17247.1854>



### مقدمه

نسب مشروع در قرآن کریم به‌عنوان یکی از تفضلات خداوند بر بندگان معرفی شده است (نحل، ۷۲). در روایات اسلامی از آن به‌عنوان نخستین حق فرد پس از تولد، نام برده شده است. این موضوع در مباحث فقهی مختلفی مانند نفقه، ارث و حضانت مطرح شده است؛ چراکه این آثار به‌واسطه نکاح صحیح به وجود می‌آید (حلی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۵۰۶). بنابراین احکام مذکور در روابط نامشروع، جاری نبوده و در صورت ارتکاب، ضمن حرمت عمل برای شخص مرتکب، مجازات‌هایی توسط شارع مقرر شده و در قرآن کریم، روابط مذکور، شدیداً مورد مذمت قرار گرفته است (نور، ۲). در منابع فقهی فریقین، راه‌هایی برای اثبات نسب معین شده (بدران، ۱۹۶۷م، ص ۵۱۶) که مهم‌ترین آن‌ها، رابطه زوجیت است (حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۴۹۱؛ بخاری، ۱۴۲۲ق، ج ۵، ص ۳۹). علاوه بر این طرق، نسب به‌سبب ادله ظنی - مانند رجوع به کارشناس قیافه - اثبات گردیده است (بخاری، ۱۴۲۲ق، ج ۸، ص ۱۵۷) لکن نفی نسب بایستی با رجوع به ادله یقینی انجام شود (ابن‌قدمه، ۱۳۸۹ق، ج ۸، ص ۱۵۷). در مورد انتساب ولدالزنا به مادر بین فقیهان مذاهب اسلامی دو دیدگاه متمایز وجود دارد. اکثریت فقیهان اهل سنت (قنوجی، ۱۲۹۰ق، ج ۲، ص ۳۲۸) و برخی امامیه با استناد به ادله مختلف، معتقد به الحاق نسب ولدالزنا به مادر شده‌اند. در مقابل، برخی فقیهان حنبلی و مشهور امامیه، نظریه عدم الحاق را برگزیده‌اند. قائلان هر نظریه به ادله مختلفی مانند روایات جهت اثبات دیدگاه خویش استناد جسته‌اند؛ بنابراین، بررسی و تحلیل ادله و مستندات هر دیدگاه جهت گزینش قول صحیح، ضروری است.

در باره الحاق نسب ولدالزنا به زانی، پژوهش‌هایی صورت گرفته و محققان این موضوع را از ابعاد مختلف بررسی کرده‌اند که می‌توان به مواردی اشاره کرد:

۱. مقاله «بررسی احکام حقوقی فرزندان نامشروع از منظر فقه امامیه» نوشته حمید کایوانی و مریم سهل‌آبادی. در این پژوهش، ضمن تعریف لغوی و اصطلاحی فرزندان نامشروع، به آثار حقوقی این موضوع مانند شهادت، قضاوت و نفقه پرداخته شده است.

۲. مقاله «نسب ناشی از زنا و آثار مدنی آن با رویکردی بر دیدگاه امام خمینی (ره)» نوشته الهام شریعتی نیز از دیگر پژوهش‌های صورت‌گرفته است. در این پژوهش ضمن تعریف نسب، به ملاک‌های انتساب ولد به والدین پرداخته و سپس آثار حقوقی آن را مورد بررسی قرار داده است.

۳. مقاله «وضعیت فقهی-حقوقی نسب ولد نامشروع» نوشته عبدالله علیزاده. در این تحقیق، مؤلف به دیدگاه‌های مختلف فقهی در موضوع ارث ولدالزنا پرداخته و آن را با مباحث حقوق مدنی تطبیق داده است.

۴. مقاله «بررسی فقهی وضعیت نسب در فرزند طبیعی» نوشته فاطمه ناصری و محمد مهدی زارعی. در این پژوهش، نویسندگان، اصل نسب فرزند طبیعی را مورد بررسی قرار داده و درصدد پاسخ به این سؤال بوده‌اند که آیا آثار نسب مشروع بر این فرزندان تطبیق داده می‌شود؟ و در نهایت به این نتیجه رسیده‌اند که فرزند طبیعی، ولدالزنا نیست؛ اما به‌دلیل عدم زوجیت از برخی حقوق نسب مشروع برخوردار نیستند.

با وجود همه این تلاش‌ها، پژوهش مستقل و جامعی که موضوع امکان‌سنجی نسب ولد الزنا به مادر را به گونه مقارنه‌ای میان مذاهب اسلامی بررسی کرده باشد، یافت نمی‌شود و نوشتار حاضر از نظر موضوع و تحلیل و بررسی مستندات نظریه‌ها با مقالات انجام‌شده کاملاً متمایز است. با توجه به اهمیت موضوع و نظر به عدم وجود پژوهشی تطبیقی-تحلیلی، انجام چنین پژوهشی ضرورت دارد؛ بنابراین در این نوشتار ابتدا دیدگاه‌های مختلف گزارش می‌شود، سپس به نقد و ارزیابی اقوال و نظریات ایشان پرداخته می‌شود. این پژوهش درصدد پاسخ دادن به این پرسش است: «آیا با توجه به مبانی فقهی فریقین، انتساب ولد الزنا به مادر امکان‌پذیر است؟» نویسنده این مقاله درصدد اثبات این فرضیه است که انتساب طفل متولد از زنا به دلیل عدم ثبوت حقیقت شرعیه لفظ «ولد» و روایات معتبر، امکان دارد و هیچ تعارضی با ادله دیگر ندارد.

### مفاهیم اساسی

#### مفهوم نسب

نسب در لغت به معنای وابستگی و ارتباط بین دو شیء است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج. ۱، ص. ۸۰۱). در اصطلاح به منتهی شدن ولادت شخصی به شخص دیگر یا منتهی شدن به شخص دیگر به شرط صدق عرفی تعریف شده است (نجفی، ۱۴۰۴، ج. ۲۹، ص. ۲۳۸). حنفی‌ها معتقد به انتقال نسب از جانب پدر بوده (رومی، ۱۳۸۹ق، ج. ۱، ص. ۴۷۹) و سبب ایجاد نسب را اماره فراش دانسته‌اند (غیتایی، ۱۳۸۹ق، ج. ۵، ص. ۲۶). مالکیه در تعریف نسب، وجود رابطه شرعی را معتبر دانسته و با استناد به آیات قرآن کریم (احزاب، ۵) انتقال نسب را از جانب پدر پذیرفته‌اند (تمیمی، ۱۴۳۴ق، ج. ۲۱، ص. ۶۰۵). فقیهان شافعی با استناد به حدیث فراش، انتقال نسب را از طریق پدر امکان‌پذیر دانسته‌اند (شافعی، ۱۴۲۷ق، ج. ۴، ص. ۱۳۶). فقیهان حنبلی نسبت به انتقال نسب از جانب مادر در موارد زنا و لعان زوج، تصریح کرده‌اند (حنبلی، ۱۴۱۸ق، ج. ۴، ص. ۲۷۴).

#### فراش

فراش در لغت به معنای آماده کردن و توسعه دادن چیزی بوده و معنای حقیقی آن، زوجه است (ابن فارس، ۱۳۹۹ق، ج. ۴، ص. ۴۸۶). در برخی منابع علم لغت در معنای فراش زوج و وطی نیز به کار رفته است (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج. ۹، ص. ۱۶۰)؛ همان طوری که در مورد ولادت طفل به سبب مادر، واژه فراش استعمال می‌گردد (جرجانی، ۱۷۲م، ص. ۱۹۸۵). تعبیر فراش در برخی منابع در مورد زوجه صاحب فرزند نیز استعمال شده است (زیلعی، ۱۳۱۳ق، ج. ۳، ص. ۴۳). همچنین این واژه به صورت کنایی در معنی زن شوهردار استعمال می‌شود (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج. ۵، ص. ۱۶۱). بدین جهت از آن به افتراش تعبیر آورده شده است (ابن حجر، ۱۴۰۶ق، ج. ۱۲، ص. ۳۶). در تعابیر فقهی این واژه به معنای وطی استعمال شده است (جرجانی، ۱۹۸۵م، ص. ۱۷۲). از این عبارات استفاده می‌شود که یکی از معانی رایج فراش، زوجه است.

## زنا

لفظ زنا در علم لغت به معنای نزدیکی مرد با زنی بدون عقد شرعی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص. ۳۸۴) و در اصطلاح فقیهان، موجب آن را نزدیکی مرد و زنی بدون عقد شرعی به شرط آنکه این عمل در فرج باشد، دانسته‌اند (مفید، ۱۴۱۰ق، ص. ۷۷۴). برخی حقوق دانان آن را نزدیکی غیرقانونی مرد بالغ و عاقل و مختار با زنی که بین آن‌ها رابطه زوجیت وجود ندارد، تعریف کرده‌اند (امامی، ۱۳۹۴ش، ص. ۲۴۱). حنفی‌ها نسبت به این تعریف، عدم زوجیت، ملکیت و یا شبهه را اضافه کرده‌اند (موصلی، ۱۴۱۹ق، ج. ۱، ص. ۴۴). مالکیه علاوه بر قیود مذکور، عمدی بودن عمل را نیز معتبر دانسته‌اند (حصری، ۱۴۱۳ق، ج. ۲، ص. ۳۱).

## دیدگاه الحاق نسب طفل به مادر و ادله ایشان

دیدگاه فوق در دو مبحث تقریر نظریه و مستندات آن قابل بررسی است:

## تقریر نظریه الحاق نسب فرزند به مادر

برخی فقیهان امامیه با تمسک به نصوص، معتقد به ارث ولدالزنا از جانب مادر و خویشاوندان وی شده‌اند و هرگونه ارتباط ولدالزنا با زانی را نفی نموده و با استناد به روایاتی، معتقد به ارث ولدالزنا از مادر شده‌اند (طوسی، ۱۳۶۷ش، ج. ۴، ص. ۱۸۴). مشهور فقهای حنفی (ابن نجیم، بی‌تا، ج. ۴، ص. ۲۵۱)، مالکیه (ابن عبدالبر، ۱۴۲۱ق، ج. ۱۷، ص. ۲۳۱)، شافعی (نووی، ۱۴۱۳ق، ج. ۱۹، ص. ۱۹۹)، حنبلی (ابن مفلح، ۱۴۱۸ق، ج. ۷، ص. ۶۰) و ظاهری (ابن حزم، بی‌تا، ج. ۱، ص. ۳۳۳)، معتقد به انتساب ولدالزنا به مادر شده و نسبت به آن، ادعای اجماع کرده‌اند (قنوجی، ۱۴۲۰ق، ج. ۲، ص. ۳۲۸). دلیل حکم مذکور، الحاق طفل به مادر در موارد لعان و اقرار زوج به زنا است؛ بنابر استدلال ذکرشده در الحاق فرزند طبیعی به مادر نیازی به عقد نکاح نیست؛ زیرا انتساب ولدالزنا یقینی بوده است. بدین جهت، قبل از ولادت، طفل از نظر حسی و حکمی، جزئی از بدن مادر بوده است (ابن نجیم، بی‌تا، ج. ۴، ص. ۲۵۱). عمده دلیل قائلان این دیدگاه، روایات اسلامی، اماره فراش (سرخسی، ۱۴۱۴ق، ج. ۲۹، ص. ۱۹۹) و شرعی بودن نسب طفل نسبت به مادر است. شافعی‌ها معتقد به الحاق نسب ولدالزنا به مادر شده‌اند و آثار نسب مانند توارث، نفقه و تحریم نکاح را جاری دانسته‌اند (ابن حزم، بی‌تا، ج. ۸، ص. ۳۳۴). مهم‌ترین دلیل بر ارتباط نسبی آن‌ها، ظاهر برخی از آیات قرآن کریم (اسراء، ۳۲) و اجماع فقها است. برخی دیگر، دلیل عقلی الحاق ولدالزنا به مادر را عدم اجتماع نسب با معصیت ذکر کرده‌اند (شافعی، ۱۴۰۰ق، ج. ۲، ص. ۱۸۹).

فقهای حنفی در ابتدا نسبت جریان آثار نسب بین مادر و ولدالزنا، ادعای اجماع نموده‌اند (ابن عابدین، ۱۹۹۶م، ج. ۶، ص. ۸۰۰)؛ سپس جهت تأیید به حدیث فراش استناد کرده‌اند (طیار، ۱۴۳۲ق، ج. ۵، ص. ۱۵۴) و به دلیل ولادت از طریق غیرشرعی به زانی ملحق نمی‌شود (ابوبلال، ۱۴۳۱ق، ج. ۲، ص. ۳۱۷). عمده‌ترین دلیل بر انتساب، ولادت طفل توسط مادر است (ابن نجیم، ۱۴۳۱ق، ج. ۴، ص. ۲۵۱). شرط الحاق ولدالزنا به مادر به سبب ولادت، عدم وجود پدر و خویشاوندان پدری است و در صورت عدم وجود زوج، ولدالزنا از مادر و خویشاوندان مادری خود ارث می‌برد (سعدی، ۱۴۰۴ق، ج. ۲، ص. ۸۵۲).

فقه‌های حنبلی نیز با استدلال به ظاهر برخی آیات قرآن کریم، انتساب ولدالزنا به مادر را قطعی دانسته‌اند (کرجی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص. ۲۳۷) و آنان را در احکام میراث، شبیه فرزندان متولد از لعان دانسته‌اند (زحیلی، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص. ۴۳۱). مالکیه ضمن الحاق ولدالزنا به مادر، آنان را با فرزندان متولد از لعان قیاس کرده‌اند (مالکی، بی‌تا، ص. ۱۶۵۵) و احکام آن‌ها را با یکدیگر یکسان دانسته‌اند (ثعلبی، بی‌تا، ص. ۱۶۵۵) و معتقد به عدم انفکاک مطلق نسب ولدالزنا از مادر شده‌اند (ابن عبدالبر، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص. ۱۰۱).

### بیان ادله نظریه الحاق نسب فرزند به مادر

#### روایات

قائلین به انتساب طفل متولد از زنا به ادله مختلفی مانند روایات و سببیت مادر در ولادت، استناد کرده‌اند؛ لذا در ابتدا، این ادله مورد تحلیل و ارزیابی قرار خواهند گرفت.

الف. در برخی منابع حدیثی فریقین، روایاتی در موضوع توارث بین ولدالزنا و زانیه وجود دارد که می‌توان از این روایات، وجود ارتباط نسبی بین آن‌ها را نتیجه‌گیری کرد. جهت تبیین موضوع به برخی روایات اشاره می‌کنیم.

#### ۱. روایت عمرو بن شعیب

عمرو بن شعیب روایتی را از پیامبر اکرم (ص) بدین مضمون نقل کرده است: «در صورت ادعای پدر نسبت به فرزندی، طفل به پدر ملحق گشته و از او ارث می‌برد و در صورت انکار، نسب و میراث هم منتفی می‌شود. سپس حضرت فرمودند: در صورت وقوع زنا، فرزند متولد شده، ولدالزنا بوده و به مادر منتسب می‌شود.» (احمد بن حنبل، ۱۴۲۱ق، ج ۱۱، ص. ۳۰۱). البانی از محدثان اهل سنت، حدیث فوق را حسن دانسته است (دارمی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص. ۱۰۰۶). ذیل روایت اشاره به عدم انتساب ولدالزنا به زانی دارد حتی اگر اقرار نماید. چنین اقراری مورد اتفاق فقها است، اما نسبت به الحاق طفل به مادر منعی وجود ندارد. بدین جهت، پیامبر اسلام (ص) نسبت به امر تصریح نمودند (هرری، ۱۴۳۹ق، ج ۱۶، ص. ۱۱۰).

#### ۲. روایت اسحاق بن عمار

اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) چنین روایت کرده است: «انَّ عَلِيًّا (ع) كَانَ يَقُولُ: وَلَدُ الزَّانَا وَابْنُ الْمَلَاعِنَةِ تَرْتَهُ أُمُّهُ وَاخْوَتُهُ لِأُمِّهِ أَوْ عَصْبَتِهَا» (طوسی، ۱۳۶۷ش، ج ۴، ص. ۱۸۴). «ولدالزنا و فرزند متولد از لعان از مادر و برادران و خویشاوندان مادری ارث می‌برند.» روایت دیگری بدین مضمون از طریق یونس بن عبدالرحمن «میراث ولدالزنا لقراباته من قبل أمه» نقل شده است (جرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۶، ص. ۲۷۶). برخی دلیل حکم توارث بین مادر و ولدالزنا را صدق تولد طفل به واسطه مادر و عمومات ادله ارث دانسته‌اند (کاشف الغطاء، بی‌تا، ج ۱، ص. ۱۵۴).

ب. روایاتی که دلالت بر اشتراک ولدالزنا و فرزند متولد از لعان در احکام دارد.

در منابع فقهی امامیه روایاتی وجود دارد که دلالت بر اشتراک احکام آن‌ها دارد که به یک نمونه اشاره می‌کنیم. «عن عَلِيِّ بْنِ ابْنِ أَبِيهِمْ قَالَ: مِيرَاثُ وَلَدِ الزَّانَا لِقَرَابَاتِهِ مِنْ قَبْلِ أُمِّهِ عَلَى نَحْوِ مِيرَاثِ ابْنِ الْمَلَاعِنَةِ» (حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص. ۱۶۴۴). فقیهان اهل سنت ضمن تأیید، آن را منسوب به صحابه و همه فقها کرده‌اند

(سرخسی، ۱۴۱۴ق، ج. ۲۹، ص. ۱۸۹). برخی حکم این دو موضوع را یکسان دانسته و مطلب خویش را مستند به روایتی از طریق محمد بن سالم کرده است (دارمی، ۱۴۱۲ق، ج. ۴، ص. ۱۹۹۶).

حدیث دیگری، شبیه به مضمون حدیث مذکور، به واسطه ابراهیم بن موسی از طریق عمرو وجود دارد که فرزند متولد از لعان و ولدالزنا به مادر خویش منتسب می‌شوند و بین آنها توارث وجود دارد (دارمی، ۱۴۱۲ق، ج. ۱۴، ص. ۱۹۹۷). برخی دیگر نیز با استناد به کلام برخی محدثین، آنها را در عدم میراث مشترک دانسته‌اند (نیشابوری، ۱۴۲۵ق، ج. ۴، ص. ۳۵۴). مشهور مذاهب چهارگانه اهل سنت و ظاهری در ابتدا نسب ولدالزنا را به مادر منتسب کرده، سپس احکام آنها را با کودکان متولد از لعان قیاس نموده‌اند (موسوعه الفقه الاسلامی، ۱۴۲۲ق، ص. ۳۴۷).

فقه‌های حنفی، فرزند متولد از زنا را از نظر احکام تابع مادر دانسته و آن را با فرزند ناشی از لعان قیاس کرده‌اند. ایشان دلیل نظریه خود را ولادت طفل به واسطه مادر ذکر کرده، و جهت تأیید، به احکام شرعی بهائم (جواز اکل) اشاره کرده‌اند. آنها معتقدند در این موارد بایستی احکام جانب مادر ترجیح داده شود (ابن نجیم، بی‌تا، ج. ۴، ص. ۲۵۱). فقیهان شافعی، حکم ولدالزنا و فرزند متولد از لعان در عدم انتساب به زانی و الحاق به مادر را یکسان دانسته‌اند. در صورت وجود فرارش زوجه به دلیل وجود اماره فرارش، طفل به او ملحق می‌گردد و در صورت فقدان فرارش، طفل فقط به مادر منتسب می‌شود (ماوردی، ۱۴۱۹ق، ج. ۸، ص. ۱۶۲). فقیهان حنبلی، ضمن قیاس ولدالزنا به فرزند متولد از لعان، آنها را در احکام شبیه یکدیگر دانسته، سپس آنها را به مادر ملحق کرده‌اند و این حکم را به مشهور نسبت داده‌اند (ابن قدامه، ۱۳۸۹ق، ج. ۷، ص. ۱۲۱). و ضمن مقایسه آنها سبب انتساب ولدالزنا به مادر را نسبت به لعان، محکم‌تر دانسته‌اند (ابن حزم، بی‌تا، ج. ۱۰، ص. ۱۴۲). مالکیه نیز روایاتی را جهت انتساب ولدالزنا به مادر ذکر کرده‌اند و آنها را در احکام مشترک دانسته‌اند (مالک بن انس، ۱۴۱۲ق، ج. ۲، ص. ۵۳۷). مالک بن انس روایتی در موضوع لعان زوجین چنین نقل کرده است: «در زمان پیامبر اسلام (ص)، مردی همسر خویش را لعان کرد. سپس پیامبر اسلام (ص) پس از ایجاد جدایی بین زوجین، فرزند را به مادر ملحق نمودند.» (ابن قدامه، ۱۳۸۹ق، ۱۴۱۲ق، ج. ۲، ص. ۲۶۰).

#### سببیت مادر در ولادت

یکی دیگر از ادله قائلان به الحاق ولدالزنا به مادر، ظاهر برخی آیات قرآن کریم است. فقیهان شافعی با اشاره به برخی آیات قرآن کریم (مجادله، ۲) و حدیث فرارش، ولدالزنا را به مادر نسبت داده‌اند. از نظر ایشان، عمومیت این ادله موارد نامشروع (زنا) را نیز شامل می‌شود (شافعی، ۱۴۰۰ق، ج. ۱، ص. ۱۷۰). برخی دیگر به آیات دیگر نیز (نجم، ۳۲؛ مریم، ۲۰) استناد کرده‌اند. برخی از این آیات (مجادله، ۲)، ظهور در ایجاد نسب به واسطه ولادت دارند، بدون آنکه شرط دیگری برای انتساب وجود داشته باشد؛ فرقی ندارد ولادت طفل به سبب نکاح، زنا یا شبهه باشد (صادقی‌تهرانی، ۱۴۰۶ق، ج. ۶، ص. ۳۸۰؛ جوینی، ۱۴۲۸ق، ج. ۹، ص. ۱۶۸). استناد به آیات مذکور ما را از رجوع به ادله دیگر [مانند قیاس] مستغنی می‌کند (کرجی، ۱۴۱۴ق، ج. ۲، ص. ۲۳۷). اطلاق آیات مذکور سبب تطبیق احکام آنها را بر موضوع ولدالزنا می‌کند (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج. ۱، ص. ۳۷۵). علاوه بر ظاهر آیات، تبادل عرفی لفظ ولادت سبب انتساب طفل به مادر می‌شود (اردبیلی،

۱۴۰۳ق، ج. ۱۳، ص. ۱۳۴). بدین جهت فقیهان حنفیه، مالکیه، شافعی و حنبلی، ولادت طفل را به‌عنوان عمده‌ترین دلیل انتساب ولدالزنا به مادر ذکر کرده‌اند؛ زیرا طفل قبل از ولادت به‌عنوان جزئی از اعضای مادر بوده است. حنفی‌ها نیز استناد به این دلیل را در موارد عدم فراش زوجه، موجه دانسته و برای آن، گذشت شش ماه یا بیشتر پس از تولد را شرط کرده‌اند (کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج. ۵، ص. ۳۶۴). فقهای مالکی علاوه بر تأیید الحاق نسب ولدالزنا به مادر (ابن عبدالبر، ۱۴۲۲ق، ج. ۶، ص. ۱۰۱) معتقد به حرمت نکاح آن‌ها شده‌اند (سرخسی، ۱۴۱۴ق، ج. ۴، ص. ۲۰۶). دلیل حکم مزبور را ورع [احتیاط] دانسته‌اند (دمیری، ۱۴۲۵ق، ج. ۷، ص. ۱۵۴). در قوانین برخی کشورهای اسلامی مانند یمن (قانون الاحوال الشخصیه الیمنی، ۱۹۹۲، ماده ۱۲۲) و اندونزی (*Undang-undang Republik Indonesia Nomor 1 Tahun 1974 Tentang Perkawinan*) چنین دیدگاهی مورد پذیرش قرار گرفته است.

### ارزیابی دیدگاه

مستندات نظریه فوق، از جهات مختلف قابل تأمل و بررسی است.

#### الف: بررسی اتفاق نظر در عدم تأثیر اقرار در نسب

چنین اجماعی به‌دلیل مخالفت فقیهان دیگر محقق نیست؛ بدین جهت، بسیاری دیگر اقرار ورثه به وجود رابطه بنوت را مؤثر دانسته‌اند و به‌واسطه چنین اقراری، نسب ایجادشده حتی اگر اقرارکننده، فقط یک نفر باشد (ماوردی، ۱۴۰۹ق، ج. ۷، ص. ۹۲).

#### ب) بررسی ادله نفی توارث بین ولدالزنا و زانی

ادله مذکور به ادله ذیل قابل پذیرش نیستند؛ زیرا در روایات ناظر به موضوع توارث، دو اشکال عمده وجود دارد و با در نظر گرفتن این اشکالات، این ادله نمی‌تواند درصدد نفی نسب ولدالزنا باشد. نخست، در برخی موارد بین نسب و توارث ملازمه برقرار نیست (فضل الله، ۱۴۲۱ق، ج. ۲، ص. ۳۳۰). به عبارت دیگر، در این موارد – همانند قتل و کفر – نسب محقق بوده، اما توارث به‌دلیل وجود موانعی منتفی است. دلیل دوم اینکه روایات مذکور نسبت به موضوع توارث، دچار تخصیص شده باشد و موضوع نسب تخصصاً از این ادله خارج باشد (فاضل لنگرانی، ۱۳۸۹ق، ج. ۱، ص. ۱۵۰).

دوم، استناد به برخی آیات قرآن کریم (مجادله، ۲) جهت استدلال به دو دلیل ناتمام و قابل مناقشه است؛ دلیل نخست: آیه شریفه در مقام توییح عادت اعراب جاهلیت است که مطابق ذیل آیه شریفه «وَأَنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُتَكَرِّمًا مِنَ الْقَوْلِ» احکام شرعی را انکار نموده و از حق رویگردان شدند و زن را در حالت بلا تکلیفی مطلق قرار می‌دادند و با گفتن لفظی بی‌معنی – بدون طلاق – رابطه زناشویی را بر خود تحریم کرده، و می‌پنداشتند زوجه به‌سبب ظهار زوج، حرام ابدی می‌شود؛ درحالی‌که از نظر اسلام، همسران در ظهار، احکام مادران را ندارند (نسفی، ۱۴۱۹ق، ج. ۴، ص. ۳۴۱). و ظهار زوج، آنان را برای ابد حرام نمی‌سازد. آن‌گاه برای تأکید این معنا فرموده: «إِنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ» یعنی همسرانشان مادران ایشان نمی‌شوند، بلکه

مادران تنها همان زنانی هستند که ایشان را زاییده‌اند و عملظهار، افاده طلاق نمی‌کند و این با وجوب دادن کفاره منافات ندارد (طباطبایی، ۱۳۶۰، ج. ۱۹، ص. ۳۱۴).

دلیل دوم: آیه شریفه به‌عنوان کلام مستأنفه و مستقل در مقام بیان احکامظهار است (درویش، ۱۴۱۵ق، ج. ۱۰، ص. ۷) و در مورد عدم نسب زید بن حارثه به پیامبر اسلام (ص) نازل شده است (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ق، ج. ۶، ص. ۳۶۶) و دلالتی بر نفی نسب ندارد.

#### ج: بررسی روایات اسحاق بن عمار و یونس بن عبدالرحمن.

استناد به روایت اسحاق بن عمار و یونس بن عبدالرحمن جهت الحاق نسب به ادله ذیل صحیح نیست؛ زیرا چنین دیدگاهی در بین امامیه شاذ و نادر است. حتی برخی مانند شیخ طوسی، این نظریه را به‌راوی نسبت داده که پشتوانه روایی ندارد (غروی، ۱۴۱۷ق، ج. ۱، ص. ۳۴۲). محدثان امامیه، حدیث مزبور را موقوفه دانسته‌اند و آن را ناشی از وهم راوی دانسته‌اند که در نظر ایشان حکم ولدالزنا با فرزند متولد از لعان مشترک است (حلی، ۱۳۶۳ش، ج. ۴، ص. ۲۴۸). علاوه بر موقوفه بودن، سند حدیث به دلیل ضعف راوی آن (غیث بن کلوب) ضعیف است (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج. ۱۲، ص. ۶۲۶). بدین جهت برخی فقهای امامیه آن را به دلیل ضعف و مخالفت با قواعد، نپذیرفته‌اند (وجدانی فخر، ۱۴۳۱ق، ج. ۱۵، ص. ۳۴۷) و انتساب ولدالزنا به مادر را نپذیرفته‌اند (یزدی، ۱۴۱۵ق، ج. ۲، ص. ۴۹). همچنین، روایت یونس بن عبدالرحمن نیز به دلیل مرسله بودن و موافقت با دیدگاه اهل سنت اعتباری ندارد (کاشف‌الغطاء، بی‌تا، ج. ۱، ص. ۱۵۴). لذا برخی روایات مذکور را حمل بر تقیه یا عدم زانیه بودن (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج. ۱۲، ص. ۶۲۶)، یا حمل بر موارد شبهه از طرف مادر کرده‌اند (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج. ۱۷، ص. ۵۶۹). همچنین استناد به اصل احتیاط جهت حرمت نکاح به‌علت فقدان دلیل قابل پذیرش نیست. ضمن اینکه قرآن کریم، موارد حرمت نکاح را بیان نموده است (نساء، ۲۳)؛ یکی از آن موارد حرمت، نکاح با عنوان مادر است (خرشی، ۱۴۱۷ق، ج. ۳، ص. ۲۰۷). مسلماً موارد دیگر از شمول این حکم، خارج است.

#### د: بررسی روایات دلالت‌کننده بر اشتراک ولدالزنا با طفل متولد از لعان در احکام

این روایات به دلیل ضعف راوی و اختلاف آن‌ها به دو دلیل، قابل پذیرش نیست؛ در روایت نخست، اسناد روایت صنعانی به محمد بن سالم به دلیل ضعف راوی، قابل پذیرش نیست (دارمی، ۱۴۱۲ق، ج. ۴، ص. ۱۹۹۶). همچنین روایت دیگر «ابن‌عبید» تضعیف شده است (دارمی، ۱۴۱۲ق، ج. ۱۴، ص. ۱۹۹۷). همچنین ادعای اجماع فقها نسبت به اشتراک احکام آن‌ها در ولدالزنا و طفل متولد از لعان به دلیل دیدگاه مخالف، صحیح نیست؛ لذا برخی - حسن بن صالح - چنین قیاسی را ناصواب دانسته و ولدالزنا را به سایر مسلمانان منتسب کرده‌اند، درحالی‌که طفل متولد از لعان را به مادر خویش نسبت داده‌اند (ابن‌قدامه، ۱۴۳۳ق، ج. ۷، ص. ۳۶). به عبارتی دیگر، مقایسه این دو موضوع به دلیل اختلاف آن‌ها در ماهیت و احکام، صحیح نیست (لخمی‌مالکی، ۱۴۳۲ق، ج. ۹، ص. ۴۰۸۱).

## دیدگاه عدم الحاق نسب طفل به مادر و ادله ایشان

دیدگاه فوق در دو مبحث تقریر نظریه و مستندات آن قابل بررسی است:

### تقریر نظریه عدم الحاق نسب طفل به مادر

مشهور فقیهان امامیه معتقد به عدم انتساب مطلق ولدالزنا به زانی و زانیه (نجفی، ۱۴۰۴، ج. ۴۱، ص. ۳۹۸) و عدم ارتباط بین آنها شده‌اند (طوسی، ۱۳۶۵ش، ج. ۸، ص. ۱۸۳). دلیل این حکم، عدم زوجیت و اماره فراش است (حلبی، ۱۴۰۷ق، ج. ۵، ص. ۴۹۱؛ بخاری، ۱۴۲۲ق، ج. ۵، ص. ۳۹) و در صورت وجود فرزندان دیگر، هیچ‌گونه رابطه نسبی (اخوت) بین آنها برقرار نمی‌شود (حسینی‌عاملی، ۱۳۹۰ق، ج. ۸، ص. ۱۰۵). بلکه میراث ولدالزنا به اولاد او می‌رسد و مطابق دیدگاه فقیهان امامیه در صورت فقدان فرزندان، میراث به امام (ع) می‌رسد (عاملی، ۱۴۱۳ق، ج. ۱۳، ص. ۲۳۸). برخی از فقهای حنفی، منکر نسبت ولدالزنا و مادر شده‌اند؛ اما نسبت به نکاح آنها قائل به تحریم شده‌اند (قدوری، ۱۴۲۷ق، ج. ۹، ص. ۴۴۹۵). برخی فقهای شافعی، الحاق ولدالزنا به مادر را مطلقاً نپذیرفته‌اند (رملی، ۱۳۸۶ق، ج. ۵، ص. ۱۰۸). مهم‌ترین دلیل بر نفی الحاق نسب، جنس بودن الف و لام در واژه «ولد» و «الفراش» است (جصاص، ۱۴۱۵ق، ج. ۵، ص. ۱۶۰). برخی مانند شیخ عبداللطیف حمزه - مفتی مصر - دلیل عدم انتساب ولدالزنا به مادر را غیرشرعی بودن آن دانسته‌اند (زیاد احمد، ۱۹۹۶م، ص. ۱۸۹).

### بیان ادله نظریه عدم الحاق نسب طفل به مادر

#### روایات

الف: روایات دلالت‌کننده بر نفی مطلق نسب ولدالزنا

در برخی روایات به صورت غیرمستقیم، وجود هرگونه ارتباط بین ولدالزنا و والدین او نفی شده است که جهت تبیین موضوع به برخی اشاره می‌کنیم.

#### ۱. حدیث فراش

نخستین روایتی که مورد استناد قرار گرفته، روایت «الولد للفراش وللعاهر الحجر» است (بخاری، ۱۴۲۲ق، ج. ۳، ص. ۷۰). برخی از فقهای حنفی، ضمن استدلال به این حدیث، ادعای اجماع نموده‌اند (ابن عابدین، ۱۹۹۶م، ج. ۶، ص. ۸۰۰). حدیث مذکور، دارای دو معنا است: مطابق معنای نخست، اثبات نسب برای صاحب فراش و عدم بهره برای زانی اثبات می‌شود؛ اما بنابر معنای دوم آن، کلمه «ولد»، جنس است و نسبی برای او مطلقاً (از جانب زانی و زانیه) ثابت نمی‌شود (ابن عربی، بی‌تا، ج. ۵، ص. ۱۶۰). به عبارتی دیگر، اثبات نسب به واسطه فراش تحقق می‌یابد (جصاص، ۱۴۱۵ق، ج. ۵، ص. ۱۶۰).

#### ۲. روایت عبدالله بن عمر

عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده است که وقتی مکه در عهد پیامبر اکرم (ص) فتح شد، مردی بلند شد و گفت: «فلانی پسر من است که من در زمان جاهلیت با مادرش زنا کردم.» پیامبر اسلام (ص) فرمودند:

«انگیزه‌ای در اسلام نیست جز از بین بردن امر جاهلی و طفل متولد شده برای صاحب فراش است و برای زانی سنگ است.» (ابی‌داود، ۱۴۱۹ق، ج. ۲، ص. ۲۸۳). پیامبر اسلام (ص) در این روایت، از انتساب ولدالزنا به زانی خودداری کردند و الحاق ولدالزنا را امری جاهلی دانستند و نسبت به کیفیت ولادت طفل - در فراش بودن زوجه یا عدم آن - پرسشی مطرح نکردند و حکم مسئله را تفصیل ندادند.

ب: روایات دلالت‌کننده بر نفی مطلق ارث ولدالزنا

۱. روایت نخست: صحیح‌ه عبدالله بن سنان

ایشان در روایتی صحیح‌ه در این باره چنین نقل کرده‌اند: «کم دیه ولدالزنا؟ قال (ع): «یبعطى الذی أنفق علیه ما أنفق علیه» قلت: فأنه مات و له مال من یرثه؟ قال (ع): الامام» (طوسی، ۱۳۶۵ش، ج. ۹، ص. ۳۴۳). به امام صادق (ع) عرض کردم: دیه زنازاده چقدر است؟ فرمودند: به کسی که در مورد او مخارجی کرده، هزینه مخارج پرداخته می‌شود. گفتم: اگر زنازاده بمیرد و از او مالی بر جای ماند، چه کسی وارث اوست؟ فرمودند: امام (ع).

ذیل روایت به جهت ترک تفصیل امام (ع) - بین موردی که ولدالزنا وارثی داشته باشد و وارثی غیر امام (ع) نداشته باشد - دلالت بر نفی مطلق ارث ولدالزنا دارد (سیفی‌مازندرانی، ۱۴۲۲ق، ج. ۱، ص. ۸۴).

۲. روایت دوم: مکاتبه نقل شده از اشعری قمی

ایشان در روایتی مبنی بر عدم ارث ولدالزنا از زانی آورده‌اند که مضمون آن چنین است: «یسألہ عن رجل فجر بامرأه ثم أنه تزوّجها بعد الحمل فجاءت بولد هو أشبه خلق الله به فکتب (ع) بخطه وخاتمه: «الولد لعیه لایورث» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج. ۲۶، ص. ۲۷۴). «در مورد مردی که با زنی زنا کرد. سپس پس از باردارشدن زن، با وی ازدواج نمود؛ سپس فرزندی متولد شد که شباهت به زانی داشت. امام (ع) با خط خویش نوشت: «فرزند بیهوده است و ارث نمی‌برد.»

در این روایت از ولدالزنا به «لغیه» تعبیر شده است که به معنای باطل بودن و محرومیت است (بجنوردی، ۱۴۱۰ق، ج. ۴، ص. ۴۷). این محرومیت از میراث، اطلاق دارد و شامل زانی و زانیه نیز می‌شود؛ اما برخی فقها با توجه به ابهام در تعابیر «بعض أصحابنا» در سند روایت خدشه وارد کرده‌اند و معتقد به کاربرد حدیث در موارد تأیید حکم شرعی شده‌اند؛ بنابراین استناد به روایت جهت اثبات نفی نسب ولدالزنا صحیح نیست (خویی، ۱۴۱۸ق، ج. ۲، ص. ۲۲۵).

۳. روایت عمرو بن شعیب

در برخی روایات، ولدالزنا از هرگونه میراث و نسب ممنوع دانسته شده است. عمرو بن شعیب از پدرش از پیامبر اسلام (ص) این روایت را نقل نموده است: «ایما رجل عاهر بحره او امه فالولد ولدالزنا لایورث و لایورث» (ترمذی، ۱۳۹۵ق، ج. ۴، ص. ۴۲۸). «هر مردی به زن آزاد یا کنیز مرتکب زنا شود [و فرزندی متولد گردد] فرزند آن‌ها ولدالزنا بوده و چنین فرزندی نه ارث می‌برد و نه ارث به‌جای می‌گذارد.» ترک تفصیل بین بودن زوجه در فراش یا عدم فراش، دلالت بر عمومیت حکم دارد (احمد عبدالحمید، ۲۰۰۸م، ص. ۶۸). بنابراین، حدیث

مذکور در نفی نسب ولدالزنا صراحت دارد؛ بدیهی است ارث از لوازم نسب است و با یکدیگر ملازمه دارند و در صورت نفی میراث، نسب نیز منتفی می‌شود.

#### ۴. صحیح‌ه حلبی

حلبی از امام صادق (ع) چنین نقل می‌کند: «ایما رجل وقع علی ولیده قوم حراماً ثم اشتراها فادعی ولدها فأنه لایورث منه شیء» (حرعالمی، ۱۴۰۹ق، ج. ۲۶، ص. ۲۷۵).

هرکه به‌طور نامشروع با کنیز دیگران آمیزش کند، سپس آن را بخرد [و پس از اینکه فرزندی آورد] ادعا کند که فرزند از آن اوست، از آن فرزند ارث دریافت نمی‌کند. پس پیامبر اسلام (ص) فرمودند: فرزند از آن فراش است و برای زناکار بهره‌ای نیست و از زنازاده کسی ارث نمی‌برد، مگر مردی که ادعا کند مادر این ولد در خانه او بوده است.

نحوه استدلال: این روایت اگرچه در مورد نفی ارث پدر زانی از طفل است؛ اما امام (ع) در مقام تعلیل چنین فرمودند: «فأنه لایورث منه شیء» و مضمون روایت را با حدیث نبوی «الولد للفراش و للعاهرالحجر» تعلیل آوردند. چنین اطلاقی به‌دلیل عمومیت، دلالت بر نفی ارث ولدالزنا به‌صورت مطلق دارد (سیفی‌مازندرانی، ۱۴۲۲ق، ج. ۱، ص. ۸۸).

#### دلیل عقلی

برخی فقهای اهل سنت، نسب را نعمتی می‌دانند که خداوند متعال به‌دلیل طاعت بر بندگان عرضه داشته است و نعمت با معصیت جمع نمی‌شود. به عبارتی دیگر، موارد زنا از موضوع نسب خارج می‌شود (شافعی، ۱۴۰۰ق، ج. ۲، ص. ۱۸۹). دلیل حکم مزبور، عدم ارتکاب مجدد زانی و عدم اشاعه فحشا (سرخسی، ۱۴۱۴ق، ج. ۴، ص. ۲۰۷) و اصل احتیاط (سغناقی، ۱۴۲۲ق، ج. ۴، ص. ۱۷۱۸) است.

#### ارزیابی دیدگاه

مستندات نظریه فوق، از جهات مختلف قابل تأمل و بررسی است.

#### الف: استدلال به حدیث فراش

برخی با استناد به حدیث فراش نسبت به عدم انتساب ولدالزنا به زانی ادعای اجماع نموده‌اند و جهت عدم انتساب ولدالزنا به مادر، بدان استدلال کرده‌اند؛ چنین اتفاق نظری قابل پذیرش نیست؛ زیرا فقیهان مالکیه، الحاق ولدالزنا را در صورت علم زانی پذیرفته‌اند و دلیل محرومیت میراث را عدم آگاهی نسبت به فرزند (لخمی‌مالکی، ۱۴۳۲ق، ج. ۹، ص. ۴۰۸۱) و عدم ادعای زانی نسبت به فرزند مبنی بر وجود نسبت ابوت مطرح کرده‌اند؛ بنابراین، در صورت عدم ادعای زانی نسبت به فرزند، همانند عدم فراش مادر و اجرای حد، نسب نیز منتفی می‌شود (طیار، ۱۴۳۲ق، ج. ۵، ص. ۱۴۵). و ادعای شرعی نبودن روابط بر نفی نسب به‌دلیل مخالفت با اجماع فقها قابل پذیرش نیست (زیاد احمد، ۱۹۹۶م، ص. ۱۸۹).

## ب: تحلیل و بررسی روایات

برخی فقها نسبت به سند روایت عبدالله بن عمر از پیامبر اسلام (ص) خدشه وارد کرده‌اند (خوبی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۲۵).

چنین استدلالی به ادله ذیل صحیح نیست.

۱. روایت فوق معتبر بوده و عبارت «بعض أصحابنا» آن را در حکم مرسل قرار نمی‌دهد بلکه بایستی آن را مستند دانست. دلیل آن، وجود عبارات «معی یسألہ» و «فکتب بخطه و خاتمه» در روایت است (سیفی‌مازندرانی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۸۷).

۲. راوی حدیث معتبر بوده و با تتبع در کتب رجالی، وثاقت و عدالت راوی اثبات می‌شود. به‌طوری که ایشان را جزء اصحاب امام رضا (ع) و وصی سعد بن سعد الاشعری دانسته‌اند و این امور را دلیل بر وثاقت، اعتماد و عدالت راوی ذکر کرده‌اند (یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۴۵). ضمن اینکه اطلاق روایات مذکور به‌ویژه تعلیل ذیل روایت «الولد لعیه لایورث» شامل مادر نیز می‌شود (روحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۲). همچنین روایت نقل شده توسط ابن عباس در مورد جاهلی بودن مساعات (زنا) و نفی هرگونه ادعا نسبت به طفل متولد از زنا (ابی‌داود، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۲۷۹) به‌دلیل ابهام در راوی آن – سعید بن جبیر – قابل خدشه بوده و قابل استناد نیست (احمد بن حنبل، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۴۳۷).

۳. روایت عمرو بن شعیب نیز به‌دلیل ضعف راوی «ابن لهیعه» معتبر نیست. محدثان اهل سنت در مورد او این عبارت را به کار برده‌اند: «خلط بعد احتراق کتبه» (ابن حجر، ۱۴۰۶ق، ص ۲۲۶). علاوه بر ضعف سند، از نظر دلالتی نیز به‌دلیل وجود احتمالات دیگر قابل استدلال نیست؛ زیرا ممکن است زانیه در فراش بوده باشد (فوزان، ۱۴۰۷ق، ص ۱۷۳). بنابراین، روایت مورد استدلال، اطلاق ندارد.

۴. استناد به روایت صحیح حلی از امام صادق (ع) از دو جهت دارای اشکال است:

۱. نخست، حدیث مورد استدلال جزو اخبار واحد بوده که مطابق نظر برخی فقیهان، حجیت ندارد. افزون بر این، حدیث فوق به جهت مجهول بودن راوی، قابل استناد نیست (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۵، ص ۳۴۶).

۲. دوم اینکه مورد روایت، اختصاص به موارد وجود اماره فراش و شک در نسب طفل دارد درحالی که موضوع نسب ولد الزنا ناظر به موارد عدم وجود اماره فراش است (محسنی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۹۹).

پس از بیان مستندات و ادله هر دو دیدگاه و تحلیل آن‌ها به نظر می‌رسد قول به الحاق ولد الزنا به مادر به ادله ذیل از اتقان بیشتری برخوردار است:

۱. عنوان واژه «ولد» در لغت بر ولد الزنا صدق می‌کند و هیچ‌گونه دلیل خاصی بر انتفای بنوت آن‌ها وجود ندارد (خوبی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۲۵) و آثار نسب جاری می‌گردد (صانعی، ۱۳۶۸ش، ج ۳، ص ۹).

۲. و لفظ «ولد» به‌دلیل عدم حقیقت شرعی بر همان معنای لغوی خود حمل می‌شود (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۶، ص ۲۲۱) و قدر متیقن از ادله مطروحه در نفی نسب ولد الزنا – به‌دلیل نص خاص – ناظر به موضوع توارث است، چنان که برخی فقها دلیل محرومیت از ارث ولد الزنا را دلیل خاص دانسته‌اند و عنوان «ولد» را بر

آن، صحیح می‌دانند؛ بدین سبب، والدین عرفی را مکلف به پرداخت نفقه طفل کرده‌اند (خویی، ۱۴۱۸ق، ج. ۳، ص. ۶۴).

۳. روایات مذکور با موضوع توارث نسبت به ارتباط بین ولدالزنا و مادر صراحت دارد و جهت اجرای این حکم، نیاز به مرجحات و اصل عدم نیست (کاشف‌الغطاء، بی‌تا، ج. ۱، ص. ۱۵۴). ضمن اینکه می‌توان به عموماً ادله و حکم عرف نیز مراجعه کرد.

۴. روایات نقل شده توسط اسحاق بن عمار دلالت بر وجود نسبت بین ولدالزنا و مادر دارد و اشکالات مطروحه نسبت به راوی احادیث اسحاق بن عمار و یونس بن عبدالرحمن (غیاث بن کلوب) به دلیل وثاقت راوی، مردود است. با توجه به دلیل مذکور، فقها به روایات نقل شده از طریق ایشان استناد کرده‌اند و شاذ بودن این احادیث نزد فقها ثابت نگردیده است (طوسی، ۱۴۰۳ق، ج. ۱، ص. ۳۸۰). ضمن اینکه حمل آن‌ها بر تقیه به دلیل عدم تعارض، قابل پذیرش نیست.

۵. برخی از قائلان به نظریه عدم الحاق به حدیث فراش استناد کرده‌اند و با تمسک به جنس بودن واژگان «الولد» و «الفراش»، معتقد به نفی مطلق نسب ولدالزنا شده‌اند؛ لکن روایت مذکور دلالت بر حصر نسب به واسطه فراش ندارد. ضمن اینکه سیاق حدیث آن را تأیید می‌کند (سرخسی، ۱۴۱۴ق، ج. ۱۷، ص. ۱۵۴).

۶. ادعای اجماع از سوی برخی اهل سنت، نسبت به عدم انتساب ولدالزنا به مادر به دلیل وجود دیدگاه مخالف، قابل نقض است؛ بدین جهت اجرای حکم مزبور را مقید به عدم وجود اماره فراش کرده‌اند و اطلاق آن را نپذیرفته‌اند (ابن عبدالبر، ۱۴۲۱ق، ج. ۷، ص. ۱۶۴).

### نتیجه‌گیری

۱. درباره انتساب ولدالزنا به مادر، دو دیدگاه مطرح گردید؛ برخی فقها با استناد به روایات به‌ویژه حدیث فراش و ادله عقلی قائل به الحاق طفل به مادر شده‌اند. برخی مستندات این نظریه پذیرفتنی نیست؛ زیرا اولاً استناد به اجماع فقها به دلیل وجود دیدگاه‌های مخالف قابل پذیرش نیست. ثانیاً: تمسک به قاعده فراش جهت اثبات حصر با سیاق روایت مخالفت دارد.

۲. استناد به غیرشرعی بودن روابط زانی و زانیه جهت عدم الحاق ولدالزنا به مادر به دو دلیل قابل پذیرش نیست؛ اولاً حقیقت شرعیه واژه «ولد» ثابت نگردیده و بر همان معنای لغوی حمل می‌گردد و روایات نافی نسب بر موضوع توارث حمل می‌شود. ثانیاً: چنین دیدگاهی با اجماع فقها مخالفت دارد.

۳. مقایسه روایات ناظر به احکام ولدالزنا و فرزندان متولد از لعان، دلالت بر تمایز آن‌ها و عدم انطباق احکام آن‌ها بر یکدیگر دارد و روایات مورد استدلال به دلیل ضعف راویان آن، قابل استناد نیست.

۴. استدلال به نعمت بودن نسب جهت الحاق ولدالزنا به مادر و سلب نسب از زانی صحیح نیست؛ لازمه چنین استدلالی ترجیح بلامرجح است.

۵. یکی از مهم‌ترین ادله قائلین به عدم انتساب، روایات مطروحه در موضوع توارث بین ولدالزنا و مادر است که ظهور در عدم جریان توارث و ارتباط بین آن‌ها دارد؛ لکن روایات مذکور به دلیل عدم ملازمه قابل پذیرش نبوده ضمن اینکه ادله ناظر بر انتساب ولدالزنا نسبت به توارث، خروج موضوعی دارد.

۶. استناد به ظاهر برخی آیات قرآن کریم جهت اثبات الحاق ولدالزنا به مادر به دلیل مخالفت با سیاق و شأن نزول آیه شریفه، قابل پذیرش نیست.

نظر به خلاء قانونی، در ذیل ماده ۱۱۶۷ قانون مدنی به عنوان یک تبصره، اضافه گردد که طفل متولد از زنا به مادر منتسب می‌شود.

## منابع

قرآن كريم

- ابن نجيم، زين الدين بن ابراهيم. (بى تا). البحر الرائق شرح كنز الدقائق. بيروت: دارالمعرفة.
- ابن حزم، على بن محمد. (بى تا). المحلى بالآثار. بيروت: دارالفكر.
- امامى، اسدالله. (۱۳۹۴). مطالعه تطبيقي نسب در حقوق ايران و فرانسه. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- احمد بن حنبل، ابوعبدالله. (۱۴۲۱). المسند للإمام احمد بن حنبل. بى جا: بى نا.
- اردبيلى، احمد بن محمد. (۱۴۰۳). مجمع الفائدة و البرهان. قم: مؤسسه النشر الاسلامى.
- ابى داود، سليمان بن اشعث. (۱۴۱۹). السنن. بيروت: دارالقبلة للثقافة الاسلامية.
- ابن ابى داود، عبدالله بن سليمان. (۱۴۰۵). مسند عائشة. الكويت: مكتبة الأقصى.
- ابن حزم، ابومحمد على بن احمد. (بى تا). المحلى بالآثار. بيروت: دارالفكر.
- ابوبلال، احمد بن محمد. (۱۴۳۱). النهاية فى غريب الحديث و الأثر. رياض: مجمع الملك فهد للطباعة.
- ابن عابدين، محمدامين بن عمر. (۱۹۹۶). رد المحتار على الدر المختار. بيروت: دارالفكر.
- ابن قدامه، ابومحمد عبدالله بن احمد. (۱۳۸۹). المغنى. مصر: مكتبة القاهرة.
- ابن قدامه، ابومحمد عبدالله بن احمد. (۱۴۳۳). الشرح الكبير. بيروت: دارالفكر.
- ابن قيم، محمد بن ابى بكر. (۱۴۱۵). زاد المعاد فى هدى خير العباد. بيروت: مكتبة المنار.
- ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله. (۱۴۲۱). الاستذكار. بيروت: دار الكتب العلمية.
- ابن كثير، اسماعيل بن عمر. (۱۴۱۹). تفسير القرآن العظيم. بيروت: دار الكتب العلمية.
- ابن مفلح، ابراهيم بن محمد. (۱۴۱۸). المبدع شرح المقنع. بيروت: دار الكتب العلمية.
- ابن حجر، احمد بن على. (۱۴۰۶). تقريب التهذيب. سورية: دار الرشيد.
- احمد عبدالحميد. (۲۰۰۸). احكام ولد الزنا فى الفقه الاسلامى. فلسطين: جامعة النجاح الوطنية فى نابلس.
- بجنوردى، سيد محمد بن حسن. (۱۴۱۰). القواعد الفقهية. تهران: مؤسسه عروج.
- بخارى، احمد بن اسماعيل. (۱۴۲۲). صحيح البخارى. مصر: المجلس الأعلى للشئون الاسلامية.
- ترمذى، محمد بن عيسى. (۱۳۹۵). السنن. مصر: مطبعة مصطفى البابى الحلبي.
- تميمي، ابوبكر بن محمد. (۱۴۳۴). الجامع لمسائل المدونة. بيروت: معهد البحوث العلمية.
- ثعلبى، عبدالوهاب بن على. (بى تا). المعونة على مذهب عالم المدينة الامام مالك بن أنس. مكة المكرمة: المكتبة التجارية.
- جوينى، عبدالملك بن عبدالله. (۱۴۲۸). نهاية المطلب فى دراية المذهب. بى جا: دار المنهاج.
- حلى، جعفر بن حسن. (۱۴۰۹). شرائع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام. قم: اسماعيليان.
- حلى، محمد بن حسن. (۱۳۶۳). ايضاح الفوائد. قم: اسماعيليان.
- حلبى، ابوالصلاح. (۱۴۰۷). الكافي فى الفقه. اصفهان: كتابخانه اميرالمؤمنين (ع).
- حنبلى، محمد بن احمد. (۱۴۱۸). تنقيح التحقيق فى احاديث التعليق. رياض: أضواء السلف.
- حسينى عاملى، سيد جواد. (۱۳۹۰). مفتاح الكرامة فى شرح القواعد العلامة. قم: مؤسسه النشر الاسلامى.
- حر عاملى، محمد بن حسن. (۱۴۰۹). وسائل الشيعة فى تحصيل مسائل الشرعية. مشهد: مجمع البحوث الاسلامية.
- خويى، سيد ابوالقاسم موسوى. (۱۴۱۸). المبانى فى شرح العروة الوثقى. قم: مؤسسه احياء آثار الامام الخوئى.

- خویی، سید ابوالقاسم موسوی. (١٤١٧). التنقیح فی شرح العروة الوثقی. قم: انصاریان.
- لخمی مالکی، علی بن محمد. (١٤٣٢). التبصرة. قطر: وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية.
- خرشی، محمد بن عبدالله. (١٤١٧). حاشیة الخرشی. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن. (١٤١٢). السنن. ریاض: دار المعنی.
- درویش، محی الدین. (١٤١٥). اعراب القرآن الکریم و بیانه. سوریه: الارشاد.
- دمیری، محمد بن موسی. (١٤٢٥). النجم الوهاج فی شرح المنهاج. ریاض: دار المنهاج.
- رملی، محمد بن ابی عباس. (١٣٨٦). نهاية المحتاج الی شرح المنهاج. مصر: مكتبة المصطفى البابی.
- رومی، محمد بن محمد. (١٣٨٩). فتح القدير للكمال ابن الهمام. مصر: مطبعة مصطفى البابی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (١٤١٢). المفردات فی الفاظ القرآن الکریم. بیروت: دار العلم.
- زیلعی، عثمان بن علی. (١٣١٣). تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق. قاهره: المطبعة الکبری.
- زحیلی، وهبه. (١٤٠٩). الفقه الاسلامی و أدلته. دمشق: دار الفکر.
- زیاد احمد، عبدالنبي سلامه. (١٩٩٦). الأطفال الأنایب بین العلم و الشریعة. عمان: الدار العربیة.
- زبیدی، محمد بن یعقوب. (١٤١٤). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دار الفکر.
- سیفی مازندرانی، علی اکبر. (١٤٢٢). کتاب الموارث. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- سعدی، علی بن حسین. (١٤٠٤). التنف فی الفتاوی. بیروت: دار الفرقان.
- سیدقطب، ابراهیم حسین الشاربی. (١٤١٢). فی ضلال القرآن. بیروت: دار الشروق.
- سرخسی، محمد بن احمد. (١٤١٤). المبسوط. بیروت: دار المعرفة.
- شافعی، محمد بن ادريس. (١٤٢٧). تفسير الامام الشافعی. ریاض: دار التدمریة.
- شافعی، محمد بن ادريس. (١٤٠٠). احکام القرآن. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- صانعی، یوسف. (١٣٦٨). فقه الثقلین فی شرح تحریر الوسيلة. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- طیار، عبدالله بن محمد. (١٤٣٢). الفقه المیسر. ریاض: مدار الوطن للنشر.
- طوسی، محمد بن حسن. (١٣٦٥). تهذیب الاحکام. تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- طوسی، محمد بن حسن. (١٣٦٧). الاستبصار. تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- طوسی، محمد بن حسن. (١٤٠٣). العدة فی أصول الفقه. بیروت: مؤسسه آل البيت (ع).
- طباطبایی، سید محمدحسین. (١٣٦٩). المیزان فی تفسیر القرآن. تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- طباطبایی، سید علی بن محمد. (١٤١٨). ریاض المسائل فی بیان الاحکام. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- عاملی، زین الدین بن علی. (١٤١٣). مسالک الأفهام الی تنقیح شرائع الاسلام. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة.
- غروی تبریزی، علی. (١٤١٧). التنقیح فی شرح العروة الوثقی. قم: انصاریان.
- غیتابی، محمود بن احمد. (١٣٨٩). البناية شرح الهدایة. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- فضل الله، محمدحسین. (١٤٢١). فقه الموارث و الفرائض. بیروت: دار الملائک للطباعة.
- فاضل لنکرانی، محمد. (١٣٨٩). تلقیح مصنوعی انسان. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
- فوزان، عبدالعزيز بن فوزان. (١٤٠٧). حکم استبراء الزانیة و استلحاق ولد الزنا. مجله العدل، (٣٠). وزارت العدل السعودیة.
- قدوری، احمد بن محمد. (١٤٢٧). التجريد. قاهره: دار السلام.
- قنوجی، محمدصديق بن حسن. (١٢٩٠). الروضة النذیة شرح الدرر البهیة. هند: دار المعرفة.

- كرجى، احمد محمد بن على. (۱۴۱۴). نكت الدالة على البيان فى أنواع العلوم و الأحكام. مصر: دار ابن عفان.  
 كاشف الغطاء، عباس بن حسن. (بى تا). الفوائد الجعفرية. قم: مؤسسه كاشف الغطاء.  
 كاشانى، ابوبكر بن مسعود. (۱۴۰۶). بدائع الصنائع. بيروت: دار الكتب العلمية.  
 موسوعة الفقه الاسلامى. (۱۴۲۲). مصر: المجلس الأعلى للشئون الاسلامية.  
 مالكى، عبدالوهاب بن على. (بى تا). المعونة على مذهب عالم المدينة (الامام مالك بن أنس). مكة المكرمة: المكتبة التجارية.  
 مالك بن انس. (۱۴۱۲). الموطأ. امارات: مؤسسه الرسالة.  
 موصلى، ابن مودود. (۱۴۱۹). الاختيار لتعليل المختار. دمشق: دار الخير.  
 ماوردى، على بن محمد. (۱۴۱۹). الحاوى الكبير فى فقه مذهب الامام الشافعى. بيروت: دار الكتب العلمية.  
 مجلسى، محمدباقر. (۱۴۰۶). ملاذ الأخيار فى فهم تهذيب الأخبار. قم: كتابخانه آيت الله العظمى مرعشى نجفى (ه).  
 محسنى، محمدآصف. (۱۴۱۳). الفقه و المسائل الطيبة. قم: بوستان كتاب.  
 مفيد، محمد بن محمد. (۱۴۱۰). المقنعة. قم: مؤسسه النشر الاسلامى.  
 نيشابورى، محمد بن ابراهيم. (۱۴۲۵). الاشراف على مذاهب العلماء. امارات متحده عربى: مكتبة مكة الثقافية.  
 نجفى، محمدحسن. (۱۴۰۴). جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام. بيروت: دار احياء التراث العربى.  
 نسفى، عبدالله بن احمد. (۱۴۱۹). مدارك التنزيل و حقائق التأويل. بيروت: دار الكلم الطيب.  
 نراقى، محمد مهدي. (۱۴۱۵). مستند الشيعة. قم: مؤسسه آل البيت (ع).  
 وجدانى فخر، قدرت الله. (۱۴۳۱). الجواهر الفخرية فى شرح الروضة البهية. بيروت: الاميرة للطباعة و النشر.  
 هررى، محمدامين بن عبدالله. (۱۴۳۹). مرشد ذوى الحجا و الحاجة الى سنن ابن ماجه. عربستان سعودى: دار المنهاج.  
 يزدى، سيد محمدكاظم. (۱۴۱۵). العروة الوثقى. قم: صحفى.

## Reference

- The Holy Qur'ān.  
 Ibn Nujaym, Zayn al-Dīn b. Ibrāhīm. (n.d.). *al-Baḥr al-rā'iq sharḥ Kanz al-daqa'iq* [The clear sea: Commentary on *Kanz al-daqa'iq*]. Beirut: Dār al-Ma'rifa.  
 Ibn Ḥazm, 'Alī b. Muḥammad. (n.d.). *al-Muḥallā bi-l-āthār* [The adorned treatise based on traditions]. Beirut: Dār al-Fikr.  
 Imāmī, Asad Allāh. (1394 SH [2015/2016 CE]). *Muṭāla'a-yi taṭbīqī-yi nasab dar ḥuqūq-i Īrān wa Farānsa* [A comparative study of filiation in Iranian and French law]. Tehran: Institute for Publishing and Printing, University of Tehran.  
 Aḥmad b. Ḥanbal, Abū 'Abd Allāh. (1421 AH [2000/2001 CE]). *al-Musnad li-l-Imām Aḥmad b. Ḥanbal* [The *Musnad* of Imām Aḥmad b. Ḥanbal]. n.p.: n.p.  
 Ardabīlī, Aḥmad b. Muḥammad. (1403 AH [1982/1983 CE]). *Majma' al-fā'ida wa-l-burhān* [The compendium of benefit and proof]. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī.  
 Abū Dāwūd, Sulaymān b. al-Ash'ath. (1419 AH [1998/1999 CE]). *al-Sunan* [The traditions]. Beirut: Dār al-Qibla li-l-Thaqāfa al-Islāmiyya.  
 Ibn Abī Dāwūd, 'Abd Allāh b. Sulaymān. (1405 AH [1984/1985 CE]). *Musnad 'Ā'isha* [The *Musnad* of 'Ā'isha]. Kuwait: Maktabat al-Aqṣā.  
 Ibn Ḥazm, Abū Muḥammad 'Alī b. Aḥmad. (n.d.). *al-Muḥallā bi-l-āthār* [The adorned treatise based on traditions]. Beirut: Dār al-Fikr.

- Abū Bilāl, Aḥmad b. Muḥammad. (1431 AH [2010/2011 CE]). *al-Nihāya fī gharīb al-ḥadīth wa-l-athar* [The ultimate reference on unusual terms in ḥadīth and tradition]. Riyadh: King Fahd Complex for Printing.
- Ibn ʿĀbidīn, Muḥammad Amīn b. ʿUmar. (1996). *Radd al-muḥtār ʿalā al-Durr al-mukhtār* [The response of the perplexed to *al-Durr al-mukhtār*]. Beirut: Dār al-Fikr.
- Ibn Qudāma, Abū Muḥammad ʿAbd Allāh b. Aḥmad. (1389 AH [1969/1970 CE]). *al-Mughnī* [The sufficient work]. Egypt: Maktabat al-Qāhira.
- Ibn Qudāma, Abū Muḥammad ʿAbd Allāh b. Aḥmad. (1433 AH [2011/2012 CE]). *al-Sharḥ al-kabīr* [The great commentary]. Beirut: Dār al-Fikr.
- Ibn Qayyim, Muḥammad b. Abī Bakr. (1415 AH [1994/1995 CE]). *Zād al-maʿād fī hady khayr al-ʿibād* [Provisions for the hereafter in the guidance of the best of servants]. Beirut: Maktabat al-Manār.
- Ibn ʿAbd al-Barr, Yūsuf b. ʿAbd Allāh. (1421 AH [2000/2001 CE]). *al-Istidhkār* [The recollection]. Beirut: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyya.
- Ibn Kathīr, Ismāʿīl b. ʿUmar. (1419 AH [1998/1999 CE]). *Tafsīr al-Qurʾān al-ʿaẓīm* [Exegesis of the magnificent Qurʾān]. Beirut: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyya.
- Ibn Muflīḥ, Ibrāhīm b. Muḥammad. (1418 AH [1997/1998 CE]). *al-Mubdī ʿ sharḥ al-Muqni* [The creative commentary on *al-Muqni*]. Beirut: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyya.
- Ibn Ḥajar, Aḥmad b. ʿAlī. (1406 AH [1985/1986 CE]). *Taqrīb al-tahdhīb* [A concise approximation of *al-Tahdhīb*]. Syria: Dār al-Rashīd.
- Aḥmad ʿAbd al-Ḥamīd. (2008). *Aḥkām walad al-zinā fī al-fiqh al-Islāmī* [The rulings concerning the child of fornication in Islamic jurisprudence]. Palestine: An-Najah National University, Nablus.
- Bujnūrdī, Sayyid Muḥammad b. Ḥasan. (1410 AH [1989/1990 CE]). *al-Qawāʿid al-fiqhiyya* [Jurisprudential maxims]. Tehran: Muʿassasat ʿUrūj.
- Bukhārī, Aḥmad b. Ismāʿīl. (1422 AH [2001/2002 CE]). *Ṣaḥīḥ al-Bukhārī* [The authentic collection of al-Bukhārī]. Egypt: al-Majlis al-ʿAlā li-l-Shuʿūn al-Islāmiyya.
- Tirmidhī, Muḥammad b. ʿĪsā. (1395 AH [1975/1976 CE]). *al-Sunan* [The traditions]. Egypt: Maṭbaʿat Muṣṭafā al-Bābī al-Ḥalabī.
- Tamīmī, Abū Bakr b. Muḥammad. (1434 AH [2012/2013 CE]). *al-Jāmiʿ li-masāʾil al-Mudawwana* [The compendium of the issues of *al-Mudawwana*]. Beirut: Maʿhad al-Buḥūth al-ʿIlmiyya.
- Thaʿlabī, ʿAbd al-Wahhāb b. ʿAlī. (n.d.). *al-Maʿūna ʿalā madhhab ʿālim al-Madīna: al-Imām Mālik b. Anas* [Assistance according to the school of the scholar of Medina: Imām Mālik b. Anas]. Mecca: al-Maktaba al-Tijāriyya.
- Juwaynī, ʿAbd al-Malik b. ʿAbd Allāh. (1428 AH [2007/2008 CE]). *Nihāyat al-maṭlab fī dirāyat al-madhhab* [The ultimate objective in understanding the school]. n.p.: Dār al-Minhāj.
- Ḥillī, Jaʿfar b. Ḥasan. (1409 AH [1988/1989 CE]). *Sharāʿiʿ al-Islām fī masāʾil al-ḥalāl wa-l-ḥarām* [The laws of Islam concerning lawful and unlawful matters]. Qom: Ismāʿīliyyān.
- Ḥillī, Muḥammad b. Ḥasan. (1363 SH [1984/1985 CE]). *Īdāḥ al-fawāʿid* [Clarification of the benefits]. Qom: Ismāʿīliyyān.
- Ḥalabī, Abū al-Ṣalāḥ. (1407 AH [1986/1987 CE]). *al-Kāfi fī al-fiqh* [The sufficient book in jurisprudence]. Isfahan: Library of Amīr al-Muʾminīn.

- Ḥanbalī, Muḥammad b. Aḥmad. (1418 AH [1997/1998 CE]). *Tanqīh al-tahqīq fī aḥādīth al-ta'liq* [Refinement of the verification of the suspended ḥadīths]. Riyadh: Aḍwā' al-Salaf.
- Ḥusaynī 'Āmilī, Sayyid Jawād. (1390 SH [2011/2012 CE]). *Miftāh al-karāma fī sharḥ Qawā'id al-'allāma* [The key to nobility in commentary on al-'Allāma's *Qawā'id*]. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī.
- Hurr al-'Āmilī, Muḥammad b. Ḥasan. (1409 AH [1988/1989 CE]). *Wasā'il al-shī'a fī taḥṣīl masā'il al-sharī'a* [The means of the Shi'a for attaining the issues of the sharī'a]. Mashhad: Majma' al-Buḥūth al-Islāmiyya.
- al-Khū'ī, Sayyid Abū al-Qāsim Mūsawī. (1418 AH [1997/1998 CE]). *al-Mabānī fī sharḥ al-'Urwa al-wuṭḥā* [The foundations in commentary on *al-'Urwa al-wuṭḥā*]. Qom: Mu'assasat Iḥyā' Āthār al-Imām al-Khū'ī.
- al-Khū'ī, Sayyid Abū al-Qāsim Mūsawī. (1417 AH [1996/1997 CE]). *al-Tanqīh fī sharḥ al-'Urwa al-wuṭḥā* [The refinement in commentary on *al-'Urwa al-wuṭḥā*]. Qom: Anṣāriyān.
- Lakhmī Mālikī, 'Alī b. Muḥammad. (1432 AH [2010/2011 CE]). *al-Tabṣira* [The clarification]. Qatar: Ministry of Endowments and Islamic Affairs.
- Kharashī, Muḥammad b. 'Abd Allāh. (1417 AH [1996/1997 CE]). *Hāshiyat al-Kharashī* [The gloss of al-Kharashī]. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya.
- Dārimī, 'Abd Allāh b. 'Abd al-Raḥmān. (1412 AH [1991/1992 CE]). *al-Sunan* [The traditions]. Riyadh: Dār al-Mughnī.
- Darwīsh, Muḥyī al-Dīn. (1415 AH [1994/1995 CE]). *I'rāb al-Qur'ān al-karīm wa-bayānuhu* [The grammatical analysis and exposition of the noble Qur'ān]. Syria: al-Irshād.
- Damīrī, Muḥammad b. Mūsā. (1425 AH [2004/2005 CE]). *al-Najm al-wahḥāj fī sharḥ al-Minhāj* [The shining star in commentary on *al-Minhāj*]. Riyadh: Dār al-Minhāj.
- Ramlī, Muḥammad b. Abī al-'Abbās. (1386 AH [1966/1967 CE]). *Nihāyat al-muḥtāj ilā sharḥ al-Minhāj* [The utmost need for commentary on *al-Minhāj*]. Egypt: Maktabat Muṣṭafā al-Bābī.
- Rūmī, Muḥammad b. Muḥammad. (1389 AH [1969/1970 CE]). *Faṭḥ al-qadīr li-l-Kamāl Ibn al-Humām* [Opening of the omnipotent by al-Kamāl Ibn al-Humām]. Egypt: Maṭba'at Muṣṭafā al-Bābī.
- Rāghib al-Iṣfahānī, Ḥusayn b. Muḥammad. (1412 AH [1991/1992 CE]). *al-Mufradāt fī al-fāz al-Qur'ān al-karīm* [Vocabulary of the noble Qur'ān]. Beirut: Dār al-'Ilm.
- Zayla'ī, 'Uthmān b. 'Alī. (1313 AH [1895/1896 CE]). *Tabyīn al-ḥaqā'iq sharḥ Kanz al-daqa'iq* [Clarification of the truths: Commentary on *Kanz al-daqa'iq*]. Cairo: al-Maṭba'at al-Kubrā.
- Zuḥaylī, Wahba. (1409 AH [1988/1989 CE]). *al-Fiqh al-Islāmī wa-adillatuhu* [Islamic jurisprudence and its proofs]. Damascus: Dār al-Fikr.
- Ziyād Aḥmad, 'Abd al-Nabī Salāma. (1996). *al-Aḥfāl al-anābīb bayn al-'ilm wa-l-sharī'a* [Test-tube babies between science and Islamic law]. Amman: al-Dār al-'Arabiyya.
- Zabīdī, Muḥammad b. Ya'qūb. (1414 AH [1993/1994 CE]). *Tāj al-'arūs min jawāhir al-Qāmūs* [The bride's crown from the jewels of *al-Qāmūs*]. Beirut: Dār al-Fikr.
- Sayfī Māzandarānī, 'Alī Akbar. (1422 AH [2001/2002 CE]). *Kitāb al-mawārīth* [The book of inheritance]. Tehran: Institute for the Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.

- Sughdī, ‘Alī b. Ḥusayn. (1404 AH [1983/1984 CE]). *al-Nutafī fi al-fatāwā* [Selections in legal opinions]. Beirut: Dār al-Furqān.
- Sayyid Quṭb, Ibrāhīm Ḥusayn al-Shāribī. (1412 AH [1991/1992 CE]). *Fī zilāl al-Qur’ān* [In the shade of the Qur’ān]. Beirut: Dār al-Shurūq.
- Sarakhsī, Muḥammad b. Aḥmad. (1414 AH [1993/1994 CE]). *al-Mabsūṭ* [The extensive work]. Beirut: Dār al-Ma’rifa.
- Shāfi‘ī, Muḥammad b. Idrīs. (1427 AH [2006/2007 CE]). *Tafsīr al-Imām al-Shāfi‘ī* [The exegesis of Imām al-Shāfi‘ī]. Riyadh: Dār al-Tadmuriyya.
- Shāfi‘ī, Muḥammad b. Idrīs. (1400 AH [1979/1980 CE]). *Ahkām al-Qur’ān* [Qur’ānic legal rulings]. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- Ṣāni‘ī, Yūsuf. (1368 SH [1989/1990 CE]). *Fiqh al-thaqalayn fī sharḥ Tahrīr al-wasīla* [The jurisprudence of the two weighty things in commentary on *Tahrīr al-wasīla*]. Qom: Institute for the Compilation and Publication of Imam Khomeini’s Works.
- Ṭayyār, ‘Abd Allāh b. Muḥammad. (1432 AH [2010/2011 CE]). *al-Fiqh al-muyassar* [Facilitated jurisprudence]. Riyadh: Madār al-Waṭan li-l-Nashr.
- Ṭūsī, Muḥammad b. Ḥasan. (1365 SH [1986/1987 CE]). *Tahdhīb al-ahkām* [The refinement of legal rulings]. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya.
- Ṭūsī, Muḥammad b. Ḥasan. (1367 SH [1988/1989 CE]). *al-Istibṣār* [Seeking insight]. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya.
- Ṭūsī, Muḥammad b. Ḥasan. (1403 AH [1982/1983 CE]). *al-‘Udda fī uṣūl al-fiqh* [The preparation in the principles of jurisprudence]. Beirut: Mu’assasat Āl al-Bayt.
- Ṭabāṭabā‘ī, Sayyid Muḥammad Ḥusayn. (1369 SH [1990/1991 CE]). *al-Mīzān fī tafsīr al-Qur’ān* [The balance in Qur’ānic exegesis]. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya.
- Ṭabāṭabā‘ī, Sayyid ‘Alī b. Muḥammad. (1418 AH [1997/1998 CE]). *Riyāḍ al-masā’il fī bayān al-ahkām* [The gardens of legal issues in exposition of rulings]. Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt.
- ‘Āmilī, Zayn al-Dīn b. ‘Alī. (1413 AH [1992/1993 CE]). *Masālik al-afhām ilā tanqīḥ Sharā’i‘ al-Islām* [Paths of understanding toward refining *Sharā’i‘ al-Islām*]. Qom: Mu’assasat al-Ma‘ārif al-Islāmiyya.
- Gharawī Tabrīzī, ‘Alī. (1417 AH [1996/1997 CE]). *al-Tanqīḥ fī sharḥ al-‘Urwa al-wuthqā* [The refinement in commentary on *al-‘Urwa al-wuthqā*]. Qom: Anṣāriyān.
- Ghayṭābī, Maḥmūd b. Aḥmad. (1389 AH [1969/1970 CE]). *al-Bināya sharḥ al-Hidāya* [The edifice: Commentary on *al-Hidāya*]. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- Faḍl Allāh, Muḥammad Ḥusayn. (1421 AH [2000/2001 CE]). *Fiqh al-mawārīth wa-l-farā’id* [The jurisprudence of inheritance and obligatory shares]. Beirut: Dār al-Malāk li-l-Ṭibā‘a.
- Fāḍil Lankarānī, Muḥammad. (1389 SH [2010/2011 CE]). *Talqīḥ-i maṣnū‘-yi insān* [Human artificial insemination]. Qom: Jurisprudential Center of the Pure Imams.
- Fawzān, ‘Abd al-‘Azīz b. Fawzān. (1407 AH [1986/1987 CE]). The ruling on determining the non-pregnancy of a female fornicator and attributing a child of fornication. *Majallat al-‘Adl* [Journal of Justice], (30). Saudi Ministry of Justice.
- Qudūrī, Aḥmad b. Muḥammad. (1427 AH [2006/2007 CE]). *al-Tajrīd* [The abstraction]. Cairo: Dār al-Salām.
- Qannūjī, Muḥammad Ṣiddīq b. Ḥasan. (1290 AH [1873/1874 CE]). *al-Rawḍa al-nadiyya sharḥ al-Durar al-bahiyya* [The fresh garden: Commentary on *al-Durar al-bahiyya*]. India: Dār al-Ma’rifa.

- Karajī, Aḥmad Muḥammad b. ‘Alī. (1414 AH [1993/1994 CE]). *Nukat al-dālla ‘alā al-bayān fī anwā’ al-‘ulūm wa-l-aḥkām* [Indicative points on exposition in the types of sciences and rulings]. Egypt: Dār Ibn ‘Affān.
- Kāshif al-Ghiṭā’, ‘Abbās b. Ḥasan. (n.d.). *al-Fawā’id al-Ja’fariyya* [Ja’farī benefits]. Qom: Mu’assasat Kāshif al-Ghiṭā’.
- Kāsānī, Abū Bakr b. Mas’ūd. (1406 AH [1985/1986 CE]). *Badā’i’ al-ṣanā’i’* [The wonders of crafted legal analysis]. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- Mawsū’at al-fiqh al-Islāmī* [Encyclopedia of Islamic jurisprudence]. (1422 AH [2001/2002 CE]). Egypt: al-Majlis al-‘Alā li-l-Shu’ūn al-Islāmiyya.
- Mālikī, ‘Abd al-Waḥḥāb b. ‘Alī. (n.d.). *al-Ma’ūna ‘alā madhhab ‘ālim al-Madīna: al-Imām Mālik b. Anas* [Assistance according to the school of the scholar of Medina: Imām Mālik b. Anas]. Mecca: al-Maktaba al-Tijāriyya.
- Mālik b. Anas. (1412 AH [1991/1992 CE]). *al-Muwaṭṭa’* [The well-trodden path]. United Arab Emirates: Mu’assasat al-Risāla.
- Mawṣilī, Ibn Mawdūd. (1419 AH [1998/1999 CE]). *al-Ikhtiyār li-ta’līl al-Mukhtār* [The choice for explaining *al-Mukhtār*]. Damascus: Dār al-Khayr.
- Māwardī, ‘Alī b. Muḥammad. (1419 AH [1998/1999 CE]). *al-Ḥāwī al-kabīr fī fiqh madhhab al-Imām al-Shāfi’ī* [The great comprehensive work on the jurisprudence of the school of Imām al-Shāfi’ī]. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- Majlisī, Muḥammad Bāqir. (1406 AH [1985/1986 CE]). *Malādh al-akhyār fī fahm Tahdhīb al-akhbār* [The refuge of the righteous in understanding *Tahdhīb al-akhbār*]. Qom: Library of Āyat Allāh Mar’ashī Najafī.
- Muḥsinī, Muḥammad Āṣif. (1413 AH [1992/1993 CE]). *al-Fiqh wa-l-masā’il al-ṭibbiyya* [Jurisprudence and medical issues]. Qom: Būstān-i Kitāb.
- Mufid, Muḥammad b. Muḥammad. (1410 AH [1989/1990 CE]). *al-Muqni’a* [The sufficient legal manual]. Qom: Mu’assasat al-Nashr al-Islāmī.
- Nīshābūrī, Muḥammad b. Ibrāhīm. (1425 AH [2004/2005 CE]). *al-Ishrāf ‘alā madhāhib al-‘ulamā’* [Survey of the schools of the scholars]. United Arab Emirates: Maktabat Makka al-Thaqāfiyya.
- Najafī, Muḥammad Ḥasan. (n.d.). *Jawāhir al-kalām fī sharḥ Sharā’i’ al-Islām* [Jewels of discourse in commentary on *Sharā’i’ al-Islām*]. Beirut: Dār Ihyā’ al-Turāth al-‘Arabī.
- Nasafī, ‘Abd Allāh b. Aḥmad. (1419 AH [1998/1999 CE]). *Madārik al-tanzīl wa-ḥaqā’iq al-ta’wīl* [Perceptions of revelation and realities of interpretation]. Beirut: Dār al-Kalim al-Ṭayyib.
- Narāqī, Muḥammad Mahdī. (1415 AH [1994/1995 CE]). *Mustanad al-shī’a* [The evidentiary foundation of the Shi’a]. Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt.
- Wijḍānī Fakhr, Qudrat Allāh. (1431 AH [2010/2011 CE]). *al-Jawāhir al-fakhriyya fī sharḥ al-Rawḍa al-bahiyya* [The noble jewels in commentary on *al-Rawḍa al-bahiyya*]. Beirut: al-Amīra li-l-Ṭibā’a wa-l-Nashr.
- Hararī, Muḥammad Amīn b. ‘Abd Allāh. (1439 AH [2017/2018 CE]). *Murshid dhawī al-hijā wa-l-hāja ilā Sunan Ibn Māja* [A guide for people of intellect and need to the *Sunan* of Ibn Māja]. Saudi Arabia: Dār al-Minhāj.
- Yazdī, Sayyid Muḥammad Kāzīm. (1415 AH [1994/1995 CE]). *al-‘Urwa al-wuthqā* [The firmest handle]. Qom: Ṣaḥāfi.